درس یکصد و هشتادم

مفهوم واجب الوجود

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و اعلَم أنّ مفهومَ واجبِ الوجودِ لذاتِه شاملٌ لعدّةِ أقسامٍ:
منها: واجبٌ يمتنِعُ انتفاءُ المحمولِ عنه بنفسِ ذاتِه مِن غيرِ اقتضاءٍ و عليّةٍ مِن الذاتِ لثبوتِه لها و هو القيّومُ تعالى و الضرورةُ هناک ذاتيةٌ أزليةٌ مطلقةٌ.
و منها: نِسَبٌ ضروريةٌ لمحمولٍ إلى موضوعٍ لا يكون الموضوعُ علةً لثبوتِ المحمولِ له ككونِ الإنسانِ إنسانًا أو حيوانًا.

اقسام مفهوم واجب الوجود لذاته و مفهوم ممتنع بالذات

اختلافی که به‌نظر می‌رسید با مرحوم آخوند عرض شد که ذاتیات یک شیء در حملشان نیاز به وجود خارجی ندارند بلکه در نفس تقرر ماهیت، ذاتیات یک شیء بدون لحاظ وجود حمل می‌شوند؛ حالا یا این حمل در ذهن مختفی است یا در ذهن هست و خود متصوِّر شاعر به این حمل است. این سه قسمی بود که راجع به وجوب ذاتی مرحوم آخوند ذکر کردند. راجع به امتناع ذاتی هم سه قسم در اینجا ذکر می‌شود و بعد ایشان امکان بالقیاس الی الغیر را در اینجا مطرح می‌کنند که شاید برسیم. چون صحبت‌هایش شده من خیال می‌کنم که از خارج گفتن آن دیگر خیلی ضرورتی نداشته باشد.

و اعلَم أنّ مفهومَ واجبِ الوجودِ لذاتِه شاملٌ لعدّةِ أقسامٍ:
منها: واجبٌ يمتنِعُ انتفاءُ المحمولِ عنه بنفسِ ذاتِه مِن غيرِ اقتضاءٍ و عليّةٍ مِن الذاتِ لثبوتِه لها و هو القيّومُ تعالى و الضرورةُ هناک ذاتيةٌ أزليةٌ مطلقةٌ.
و منها: نِسَبٌ ضروريةٌ لمحمولٍ إلى موضوعٍ لا يكون الموضوعُ علةً لثبوتِ المحمولِ له ككونِ الإنسانِ إنسانًا أو حيوانًا و الضرورةُ هاهنا مطلقةٌ ذاتيةٌ مع وصفِ الوجودِ للموضوعِ لا به.
و منها: نِسَبٌ ضروريةٌ يكونُ لها علةٌ هی نفسُ ذواتِ الموضوعاتِ ككونِ المثلثِ ذا

الزوايا القوائمِ و ضرورتُها أيضًا ذاتيةً بالنظرِ إلىٰ اقتضاءِ ذاتِ الموضوعِ و لكن مع وصفِ الوجودِ لا بالوصفِ.
«[بدان که مفهوم واجب الوجود لذاته شامل اقسامی می‌شود:] یک قسم از اقسام واجب، واجبی است که انتفاء محمول از او به‌نفس ذاتش ممتنع است؛ یعنی همان وجود نمی‌شود به‌نفس ذات از آن واجب منتفی بشود، بدون اینکه از ناحیهٔ ذات اقتضایی باشد یا علیتی باشد. انتفاء محمول از او مقتضیِ اوست نه به‌نحو علیت بلکه به‌نحو استدعاء. بدون اینکه اقتضایی از ناحیهٔ ذات و علیتی از ناحیهٔ ذات برای ثبوت این وجوب برای او وجود داشته باشد که او عبارت است از خداوند متعال. ضرورت در اینجا ذاتی است نه بالغیر. و این ضرورت، ضرورت ازلیه است نه در هنگامی که یک وصف است، وصف وجود نیست بلکه نفس اوست، بدون لحاظ وصف خارجی است. (غیر از اینکه بگوییم: آن اقتضاء می‌کند، مثل "ما دام حیلولة الأرض بینه و بین الشمس") که در آنجا ضرورت، ضرورت مطلقه نیست بلکه وصفیه است.
یکی از آن اقسام عبارت است از نسبت‌های ضروری برای محمول به موضوعی که آن موضوع، علت ثبوت محمول برای موضوع نیست مثل [انسان انسان است یا حیوان است.] انسان علت برای حمل انسان یا حیوان نیست بلکه نفس تصور انسان، لازم است که حیوانیت را و انسانیت را بر او حمل کنید. و ضرورت در اینجا ضرورت ذاتیه است و ضرورت مطلقه است با وصف وجود برای موضوع، درصورتی‌که وجود برای موضوع در اینجا ثابت باشد، نه به خود موضوع. (به نفس موضوع در اینجا نیست که اشکالش را خدمتتان عرض کردیم.)
یکی از آن اقسام نسبت‌های ضروریه‌ای است که برای این نسب یک علت‌هایی وجود دارد. بیخود اینها در قضایای ما متحقق نیستند، علتش خود ذات موضوع است، مثل اینکه مثلث دارای زوایای قائمه است و ضرورت این زوایای قائم برای مثلث هم ذاتی است، به نظر به اقتضای ذات موضوع است. چون ذات موضوع مقتضی است که این محمول در اینجا حمل بر موضوع می‌شود، اما این در اینجا با وصف وجود است. (یعنی مثلث موجود اقتضاء می‌کند زوایای قوائم ثلاث را، نه خود عنوانی که در اینجا آمده؛ یعنی عنوان این مثلث فی حد ذات.)»
و كذا مجردُ مفهومِ الممتنعِ بالذاتِ يَتَحَصَّلُ فی أقسامٍ:
منها: ما يمتَنِعُ الوجودُ بالنظَرِ إلى ذاتِه مِن حيث هی لا بعليّةٍ و اقتضاءٍ منها كشريكِ البارى تعالى و المعدومِ المطلَقِ و الشرّ المحضِ.
و منها: ما يمتَنِعُ وجودُ المحمولِ له بالنظرِ إلى ذاتِه لا بعليّةٍ منه لضرورةِ عدمِ ذلک المحمولِ عنه ككونِ الإنسانِ جمادًا.
و منها: ما يمتَنِعُ وجودُ المحمولِ له بالنظرِ إلى ذاتِه بذاتِه و لكن باقتضاءٍ مِن ذاتِه لضرورةِ عدمِه عنه ككونِ الأربعةِ فردًا فإنّ اقتضاءَها للزوجيةِ عينُ اقتضائِها لنفيِ الفرديةِ عنها و كذا مفهومُ الممكنِ بالذاتِ يَستَوعِبُ أمورًا ممكنةً تصدُقُ فی كلّ منها بحسبِ الإمكانِ الخاصِ إمكانان عامان موجِبٌ و سالبٌ و الموجِبُ فيه يَستَلزِمُ السالبَ و يكونِ العقدُ مركبًا مِن قضيّتين موجبةٍ و سالبةٍ و أمورًا مركبةً فرضًا مِن الواجبَين أو الممتَنعَين أو ضدَّين.
«و همین طور مجرد مفهوم ممتنع بالذات هم مانند واجب الوجود بالذات، واجب بالذات در اقسامی می‌آید:
یکی از آنها اینکه ما یک ممتنع بالذاتی داریم که وجوب به نظر به ذاتش ممتنع است مثل شریک الباری؛ نه به‌واسطهٔ علیت و نه به‌واسطهٔ اقتضاء. (یعنی شیء دیگری علت برای امتناع نشده بلکه خود تصور این مفهوم واجب الوجود در نظر به وجود خارجی اگر لحاظ بشود این امتناع بر او حمل می‌شود.) مثل شریک الباری تعالی و معدوم مطلق و شرّ محض که این ممتنع است. (معدوم مطلق هم ممتنع است چون ما نداریم. معدوم داریم ولی معدوم نسبی است، شر داریم ولی شرّ نسبی است. شرّ مطلق محال است.)
و یکی از آن اقسام اینکه ممتنع است وجود محمول برای موضوع به نظر به ذات موضوع، نه به‌واسطهٔ علیتی که از ناحیهٔ آن موضوع باشد؛ موضوع موجب امتناع نشده است. ذات موضوع را اگر شما درنظر بگیرید، این محمول بر او حمل نمی‌شود، به‌خاطر اینکه این محمول معدوم است، مثل اینکه انسان جماد باشد.
و یکی از اقسام آن موردی است که وجود محمول برای موضوع ممتنع باشد به نظر به ذاتش بذاته؛ وقتی که ما نظر می‌کنیم به ذات آن محمول، به خود ذاتش نه بالغیر. ولی این ذات اقتضاء می‌کند او را (مانند ضرورت که در مثلث بالا گفتیم اینجا هم خلافش هست، یعنی ذاتش اقتضاء می‌کند عدم آن را.) برای ضرورت عدم آن محمول از این موضوع، مانند اینکه اربعه فرد است. اقتضای اربعه برای زوجیت عین اقتضائش برای نفی فردیت است. و همچنین در مفهوم ممکن بالذات هم همین حرف را ما می‌زنیم. چند امری را ممکن است ممکن بالذات در زیر پر خودش بگیرد و شامل بشود که بحث ما در امکان، امکان خاص بود دیگر. در هر کدام از این موارد به‌حسب امکان خاص، در امکان عام صدق می‌کند. یعنی در هر قضیه‌ای ما در اینجا دو قضیهٔ امکان عام داریم. نفی ضرورت از جانب مخالف می‌شود. بعد این نفی ضرورت از جانب مخالف دو قضیه به‌وجود می‌آورد: یک قضیهٔ موجبه و یک قضیهٔ سالبه. (من‌باب‌مثال وقتی می‌گوییم: زید می‌آید به امکان خاص، درواقع ما دو قضیهٔ امکان عام داریم: یکی اینکه زید می‌آید به امکان عام، نفی ضرورت از جانب مخالف کردیم. یکی زید نمی‌آید به امکان عام، نفی ضرورت در جانب مخالف که آمدن است کردیم. پس در هر امکان خاصی دو امکان عام وجود دارد، و آن سلب ضرورت از جانب مخالف است که یکی موجبه است و یکی سالبه است.) حالا در اینجا موجب از این قضیهٔ ما لازم می‌گیرد سالب را. و این عقد قضیه مرکب می‌شود از دو قضیهٔ موجبه و سالبه. و همین‌طور در این مسئلهٔ امکان خاص ما، امکانِ بالذات شامل می‌شود. (این "یکون العقد مرکباً" عطف است بر آن "یستوعب أموراً ممکناً") یعنی هم "یستوعب أموراً ممکناً" و هم "یستوعب أموراً مرکباً" که این امور مرکبه را شما فرض کنید که از دو واجب یا دوتا ممتنع یا دوتا ضد است.»

یعنی دو واجب را اگر شما بخواهید ترکیب کنید،

دو واجب را به‌لحاظ إلی الغیر، خود اینها فی‌حدنفسه

ممتنع هستند. اما اگر در تحت شرایطی قرار بگیرند این دوتا می‌توانند وجود پیدا بکنند. پس دو امر ممتنع را در صورت ترکیب یا امر دو واجب را در صورت ترکیب اگر بخواهید ترکیب بکنید، این امکان ذاتی از این مرکب برمی‌آید. اما خودش فی‌حدنفسه نه، این ممتنع است.

[فإنّ ضرورةَ الوجودِ أو العدمِ لتلک المرکباتِ لیست لذواتِها بما هی مرکباتٌ بل لعلةٍ هی خصوصیّةُ الأجزاءِ و الاثنان اللذان هما بالغیرِ أی الوجوبُ و الامتناعُ إنما یَعرِضان لجمیعِ الممکناتِ و لا یَعرِضان البتةَ و لا أحدُهما لشیءٍ مِن الواجبِ بالذاتِ و الممتنعِ بالذاتِ و قد مَرَّ أنّ الواجبَ بالذاتِ لا یکونُ واجبًا بغیرِه.
«زیرا ضرورت وجود و یا عدم برای این مرکبات، ضرورت برای ذات آنها از آن جهت که مرکبات‌اند نیستند بلکه برای علتی است که آن خصوصیات اجزاء است. و آن دوتا که بالغیر بودند یعنی وجوب و امتناع، آنها عارض تمام ممکنات می‌شوند، ولی هیچ‌کدام، چه هر دو باهم و چه تک‌تک، به چیزی از واجب بالذات و ممتنع بالذات عارض نمی‌شوند. و پیش از این گذشت که واجب بالذات نمی‌تواند واجب به غیر خودش باشد.»]

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد